

دکتر بروس والتکه، مزامیر، سخرنانی ۵

بروس والتکه و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر بروس والتکه در حال تدریس کتاب مزامیر است. این جلسه شماره پنج، مزمور ۴ به شعر عبری است.

و در یادداشت‌های شما، آن را به برخی مطالب مقدماتی تقسیم کردم. و سپس در صفحه 30، شروع به بررسی مزمور، شرح مزمور در صفحه 30 کردم. به متن بالانویس نگاه کردم و متن بالانویس به معنای نوشته شده بالای شعر، متن بالانویس و متن نوشته شده است. و متن بالانویس اطلاعات اولیه یا پیشینه تاریخی مورد نیاز ما را به ما می‌دهد.

و اول از همه به ما گفته شده که ژانر آن مزمور است. و مزمور اساساً به معنای مطالعه‌ی کلمه است. است mizmor کلمه‌ی عبری آن.

من در مورد این موضوع با مزمور ۱۰۰ صحبت خواهم کرد. اما اساساً، به این معنی است که آهنگی است که با همراهی موسیقی خوانده می‌شود. و بنابراین، این چیزی است که ما اغلب با الهام و مطالب نبوی به آن نگاه می‌کنیم، شما موسیقی دارید که آن را همراهی می‌کند.

و بنابراین، این مزمور، این سرود، چیزی که ما به آن نگاه می‌کنیم، ملودی ندارد. در متن عبری، هر کلمه علامت تأکید دارد و برخی تصور می‌کنند که آنها نت‌های موسیقی بوده‌اند. در واقع، یک محقق به نام سوزانا هاوک-ونتورا وجود دارد که در سال ۱۹۷۹ اثری درخشان، کاملاً درخشان، خلق کرد.

او هم محقق زبان‌های سامی و هم موسیقی‌شناس بود و موسیقی تدریس می‌کرد. او فکر می‌کرد می‌تواند موسیقی معبد را از روی آن لهجه‌ها بازسازی کند. و در واقع، لهجه‌هایی که او استدلال می‌کرد، علائم دستی بودند.

و شما می‌توانید در نقش برجسته‌های مصری از سلسله اول تقریباً کمی بعد ببینید، می‌توانید ببینید که با هر نوازنده، چنگ، فلوت، هر چه که باشد، وجود داشته است، به جای اینکه موسیقی نوشته شده داشته باشند، کسی وجود داشته که با دست علامت می‌دهد و به نوازنده می‌گوید که با دست چه بنوازد. بنابراین، او استدلال کرد که این لهجه‌ها در اصل علائم دستی بودند که به نوازنده می‌گفتند چه بنوازد.

و بنابراین، او فکر کرد که می‌تواند موسیقی و پایه، یعنی نت مرکزی را، به جای ساختن آن بر اساس گام دو بازسازی کند، او گفت که بر اساس گام می کار می‌کند. و بنابراین، او موسیقی معبد را بازسازی کرد. این موضوع به اندازه کافی قانع‌کننده بود که در فرهیخته‌ترین انجمن دانشگاهی، که انجمن ادبیات کتاب مقدس است، یک جلسه عمومی برای ارائه موسیقی‌اش به او دادند و در واقع برخی از موسیقی‌ها را نواختند. من یک دانشجوی فوق‌العاده داشتم و او یک صفحه از نوازندگی او، از موسیقی‌اش، به من داد.

و من نشستم و با آهنگ‌های مزامیر، که یادم نیست کدام بود، به آنها گوش دادم. البته در موسیقی، ما همیشه می‌گوییم، من می‌دانم چه چیزی را دوست دارم، اما حقیقت این است که ما آنچه را که می‌دانیم دوست داریم. موسیقی جدید به طور خاص برای ما جذاب نیست.

خب، فکر کردم، خب، اشکالی ندارد، اما برای من جدید است. به این عادت ندارم، اما اشکالی نداشت. بنابراین، آن را روی ضبط صوتمان گذاشتم و از مهمان‌ها پذیرایی کردیم.

و من موسیقی پس‌زمینه را روی دستگاه پخش گرامافونم داشتم، از جمله موسیقی دانشجویی که این گرامافون را به من داد و از آن برایم تعریف کرده بود. خب، من آن را فراموش کرده بودم. موسیقی به آرامی در میان مطالب پخش می‌شد.

و من یک صفحه داشتم که باید در پایین باشد. حالا به پایان شام نزدیک می‌شدیم. و این به الین رسید، بدون اینکه بداند چیست، به من گفت، بروس، آن موسیقی وحشتناک را خاموش کن.

باشه. همه ما حسابی خندیدیم. خب، به هر حال، این یه جورایی نشون میده که با موسیقی خونده شده.

و این چیزی است که در ابتدا به آن می‌رسیم. ما معنی بیشتر آن کلمات، ویک تام و غیره را نمی‌دانیم. به این دلیل است که زمینه کافی برای تعیین معنی آنها نداریم.

به هر حال، این متن بالانویس است. همچنین درباره نویسنده به ما می‌گوید. در ۱۴ مورد از ۷۳ مورد، به ما حادثه‌ای در زندگی داوود را می‌گوید که شما را قادر می‌سازد آن را به دوران حرفه‌ای داوود در اول و دوم سموئیل ربط دهید.

و می‌توانید آن را به آن وقایع در کتاب سموئیل ربط دهید. بنابراین، این یک متن بالانویس است و در نثر است و بالاتر از خود شعر قرار دارد. بنابراین، ما به متن بالانویس نگاه کردیم و سپس گفتیم که من آن را در صفحه 30 تقسیم‌بندی کرده‌ام.

ما خطاب به خدا را با درخواست‌های مقدماتی داریم. و سپس در صفحه ۳۱، جایی که به پایان رسیدیم، را می‌بینید که خطاب به مرتدان است II خطاب به مرتدان اصیل‌زاده را داریم. شما عدد رومی

، سپس به بخش سوم در صفحه ۳۴ می‌پردازیم. خود درخواست‌ها را داریم. و در نهایت در پایان صفحه ۳۵، اعتماد و به طور ضمنی ستایش خدا را داریم، IV عدد رومی.

و اینها بخش‌های مزمور هستند. بسیار خوب. برگردیم به صفحه ۳۰ در مورد خطاب به خدا و درخواست‌های مقدماتی، قبلاً این کار را انجام دادیم، آن را به دو بخش تقسیم کردیم.

این خطاب به خداست. این درخواستی است برای جلب مخاطب و جلب لطف خدا. بنابراین، او از خدا اجازه می‌خواهد که به دادگاه او بیاید، پرونده‌اش را مطرح کند، با لطف به حرف‌های من گوش دهد، به من لطفی کند و در حضور خدا به من پاسخ دهد.

این خطاب، و درخواست برای جلب مخاطب و جلب لطف بود. سپس درخواست این بود که فرار کنید، مرا از پریشانی‌ام رهایی دهید. و سپس به بخش بعدی، به مرتدان اصیل‌زاده، می‌رویم.

و ما شروع به درک پریشانی او می‌کنیم. و همانطور که کل مزمور را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که پریشانی این است که رهبری او ایمان به او و ایمان به خدا را از دست داده است. و این پریشانی بود که اکنون توسعه یافته و اکنون در صفحه ۳۱، او اکنون در شعر است.

این یک آپاستروف است انگار که او خدا را خطاب قرار داده است. و ناگهان، او مرتدان خود را خطاب قرار می‌دهد. حالا، من فکر می‌کنم این یک داستان ادبی است.

این یک شعر است، راهی برای بیان حقیقتش در شعرش. بنابراین، او در تصویرسازی تغییر ایجاد می‌کند. او دیگر خدا را مخاطب قرار نمی‌دهد.

او حالا دارد مرتدان بی‌عرضه را مخاطب قرار می‌دهد تا اعتماد به نفس را به خودش بازگرداند. اینکه آیا واقعاً این کار را کرده یا نه، نمی‌دانم. من با شعر سر و کار دارم که پر از تصویر است.

و بنابراین، من آن را مانند متون نثر نمی‌خوانم. این اثر تخیلی است. من اساساً آن را اینگونه می‌بینم، تا حقایق او را در مزامیرش درک کنم.

بنابراین او اکنون مرتدان را خطاب قرار می‌دهد و من این را تقسیم‌بندی می‌کنم. در خطاب به مرتدان در صفحه ۳۲، او آنها را متهم می‌کند. تا کی جلال مرا به ننگ تبدیل خواهید کرد؟ او اتهام می‌زند.

و علاوه بر این، او می‌گوید، اولین نصیحت به آنها این است که پادشاه خود را بشناسید. و این دو بخشی بود. که ما در آن بوده‌ایم. بنابراین، ما در حال پرداختن به مرتدان بوده‌ایم.

قسمت اول اتهام و نصیحت او به شناخت پادشاه بود. ما در مورد اتهام رویگردانی از او به خدایان دروغین بحث کردیم. اولین نصیحت او به آنها در صفحه ۳۳ این بود که پادشاه خود را بشناسید و با این حال خدا دعای او را اجابت می‌کند.

او مورد خطاب خدا قرار گرفته است و او رو به آنها می‌کند و می‌گوید، بدانید من کیستم. و خدا دعای من را اجابت می‌کند. ممکن است دعایش ناقص باشد، اما او به آن پاسخ خواهد داد زیرا خود پسر خدا دعا می‌کند. و خدا از او لذت می‌برد.

حالا او همچنان تلاش می‌کند تا اعتماد آنها را افزایش دهد، نه تنها در اینکه پادشاه خود را بشناسید. و من، ساعت آخر را با این جمله به پایان رساندم که چطور فهمیدند او پادشاه است؟ و سه کلمه را پیشنهاد دادم. کلام پیامبر، کلام خدا، روح خدا و اعمال خدا. و گفتم، اینگونه است که ما می‌دانیم پسران خدا هستیم.

این کلام خداست. این روح خداست. این زندگی را تغییر داده است که ما در یک عهد جدید شرکت می‌کنیم.

ما داریم پیاده به شهر دیگری می‌رویم. این پیشنهاد من بود. فکر می‌کنم با کتاب مقدس مطابقت دارد.

این فقط پیشنهاد من نیست، بلکه کنار هم قرار دادن آیات کتاب مقدس برای ماست. حالا به سه جفت نصیحت می‌رسیم. گفتم که هفت دستور وجود دارد.

جفت اول این است که از عواقب ارتداد بترسید. این امر داوری خدا را به همراه خواهد داشت، بلرزد و گناه نکنید. در اینجا من یک مشکل دارم.

چطور کلمه عبری را ترجمه کنم؟ و من آن را به شما می‌دهم، ریگزو. می‌توانید آن را در صفحه ۳۳ ببینید، در مورد ترس از عواقب ارتداد. من کلمه ریگزو را ترجمه کردم که به معنای واقعی کلمه به معنای لرزیدن یا لرزیدن است.

به معنی لرزیدن، لرزیدن یا تکان خوردن است. حالا مشکل این است که چرا آنها می‌لرزند؟ چرا می‌لرزند؟ می‌تواند به این دلیل باشد که عصبانی هستند. او به آنها می‌گوید، از این موقعیتی که در آن قرار دارید عصبانی باشید.

و این همان ترجمه‌ای است که در ترجمه یونانی آمده است. پولس در افسسیان ۴ نیز از آن استفاده کرده است. گفتم، فکر می‌کنم پولس مزامیر را از ابتدا تا انتها می‌دانست. بنابراین او به افسسیان می‌گوید، خشمگین شوید و گناه نکنید، که ترجمه سپتواجینت نیز همین است.

بنابراین، آیا معنای اصلی عبری همین است؟ به عهد جدید نگاه کنید، پولس از ترجمه یونانی به همان روشی استفاده می‌کند که یک کشیش امروزی که کینگ جیمز را دارد، کینگ جیمز را موعظه می‌کند. او ممکن است نگران متن عبری نباشد. او از این استفاده خواهد کرد زیرا مردم آن را می‌دانند.

به همان روشی که یک واعظ ممکن است از ترجمه کینگ جیمز یا هر ترجمه دیگری برای ارائه حقیقت استفاده کند. و بنابراین، ممکن است پولس صرفاً از ترجمه سپتواجینت استفاده کند زیرا این چیزی است که مردم می‌دانستند. و او حقیقت را ارائه می‌دهد.

آنچه او می‌گوید حقیقت است. این لزوماً به این معنی نیست که منظور داوود هم همین بوده است. مگر اینکه با پیشگویی سروکار داشته باشید و بگویید، داوود به عنوان یک پیامبر این را گفته است، که باید آن را جدی بگیرید.

اما وقتی چیزی شبیه به این، یعنی اشاره به یک متن، دارید، من ملزم به فهمیدن معنای آن در زبان عبری اصلی نیستم. حداقل این قضاوتی از جانب من است. برای من خیلی منطقی نیست که به این مردان بگویم. عصبانی باشید، عصبانی از چه؟ عصبانی از وضعیت خودتان، اما این یک خشم اخلاقی خواهد بود.

و به نظر نمی‌رسد که این با آنها سازگار باشد. بنابراین، من فکر می‌کنم این به معنای بیشتر لرزیدن از ترس عواقب ارتداد است. بلرزید و با رها کردن پادشاه و خدایی که برگزیده است، خدای ابدی و پادشاه برگزیده‌اش، گناه نکنید.

بنابراین، او به آنها می‌گوید، اول از همه، اگر می‌خواهید به دنبال خدای دیگری بروید، بفهمید چه می‌کنید. از خدا بترسید و گناه نکنید زیرا عواقب وحشتناکی خواهید داشت. من اینطور می‌فهمم که او اینجا چه می‌گوید. وقتی می‌گوید بلرزید و گناه نکنید، این پیشنهاد است.

من تمام داده‌ها و دلیل نتیجه‌گیری‌ام را در اختیارتان قرار می‌دهم. بنابراین، چیزی که من در صفحه ۳۳ می‌گویم این است که از ترس عواقب گناه بلرزید، در مواجهه با عذاب قریب‌الوقوع بلرزید و غیره. این اولین نکته است.

حالا پیشنهاد می‌کنم ترجمه‌تان را پیش خودتان نگه دارید. اگر می‌توانید به صفحه ۲۵ برگردید و من اولین «دستور آیه سوم را گرفته‌ام، بدانید که «من هستم» پارسایان را برای خود جدا کرده است». من هستم. وقتی صدا بزنم، خواهد شنید.

هستم b هستم. بلرزید و گناه نکنید. و حالا من در جایگاه ۴ a و حالا من در جایگاه ۴

و وقتی روی تخت‌هایتان هستید، می‌گوید، قلب‌هایتان را جستجو کنید و ساکت باشید. این یعنی چه؟ قلب‌هایتان را جستجو کنید و ساکت باشید، آرام باشید و روی تختتان دراز بکشید. و این چیزی است که من واقعاً در صفحه ۳۴، شماره ۲، ۴ ب به آن می‌پردازم.

من می‌فهمم وقتی روی تختتان هستید، قلب‌هایتان را جستجو کنید و آرام باشید، ساکت باشید. من این را به این معنی می‌دانم که بگذارید وجدانتان ایمانتان را تأیید کند. قلب‌هایتان را جستجو کنید و ساکت باشید.

من ترجمه جستجو را تعریف می‌کنم. این فراتر از کاری است که ما می‌خواهیم در این دوره انجام دهیم. این قلب شماست.

دارم سعی می‌کنم واژگان پایه کتاب مقدس را به شما یاد بدهم. قلب شما چیست؟ و قلب به عنوان بخشی از بدن تصور می‌شود که تمام فعالیت‌های شما، نحوه تفکر، احساسات، خلق و خوی اولیه و آنچه انجام می‌دهید را شکل می‌دهد. برای مثال، به ما گفته شده وقتی ابیجایل به نابال گفت که چگونه با داوود دوست شده و برای او غذا تهیه کرده است، می‌گوییم که او سخته کرده است.

آنچه عبری می‌گوید این است که قلبش مُرد، چون مثل سنگ شده بود. ما می‌گوییم سخته کرد. اما برای آنها، وقتی بدنت حرکت نمی‌کرد، قلبت مُرده بود.

بنابراین، قلب او از کار افتاد. و سپس گفته می‌شود که ۱۰ روز بعد، او مرده است. به قضاوت ما، اگر قلب می‌مرد، جمود نعشی شروع می‌شد.

اما اینگونه بود که آنها فکر می‌کردند قلب مکانی است که همه فعالیت‌ها از آن جریان می‌یابد. بنابراین، وقتی در مورد قلب صحبت می‌کنیم، این خلق و خوی اساسی شماست که هر آنچه را که می‌خوانید، آنچه را که فکر می‌کنید و آنچه را که انجام می‌دهید تعیین می‌کند. بنابراین، او می‌گوید که قلب مکانی است که شما در آن قرار دارید، شکلی که در آن تصمیم می‌گیرید و بر اساس آنها عمل می‌کنید.

بنابراین، او می‌گوید، وقتی روی قلبت، روی تختت، قلبت هستی، قلبت را، محل تصمیمات مذهبی‌ات را جستجو کن، و در نهایت سکوت کن، من پیشنهاد می‌کنم که از روی ترس، لرزیدن، ساکت ماندن باشد. اما من این ضرب‌المثل را می‌فهمم که می‌گوید: بگذار وجدانت با تو صحبت کند و تو را تأیید کند. اگر در جامعه‌ی پیمانی هستی، واقعاً نمی‌توانی با پرستش خدای دروغین و انکار پادشاه زندگی کنی.

فکر می‌کنم او می‌گوید، وقتی روی تخت‌هایتان هستید، و من این را اینجا مطرح کردم، این در حال تفکر آرام است. در یک گروه، فرد تمایل دارد که عجولانه و ریاکارانه فکر و عمل کند. در حالی که وقتی خارج از صحنه و در خلوت تخت خود هستید، فرد اصیل‌تر است و می‌تواند خود واقعی‌اش باشد.

وقتی تنها هستی و برای راضی کردن دیگران عجولانه و ریاکارانه عمل نمی‌کنی، بگذار قلبت تو را در ایمانت تأیید کند. به همین دلیل است که منظور او را می‌فهمم. وقتی روی تخت هستی، قلبت را جستجو کن، مثلاً ساکت باش.

سومین جفت که به آیه پنجم برمی‌گردد، تقدیم قربانی‌های صالحان و توکل به «من هستم» است. در رویکرد آیینی به این موضوع خواهیم پرداخت. وقتی دعا می‌کردند، قربانی تقدیم می‌کردند.

و بنابراین، او به آنها می‌گوید، به «من هستم» اعتماد کنید و قربانی خود را به او تقدیم کنید، نه به بعل. ما امروز برای خودمان می‌گوییم، قربانی یک حیوان از بین رفته است، اما دعا خدا نیست، از بین رفته است. بنابراین، ما قربانی ستایش را بدون حیوان تقدیم می‌کنیم زیرا این ستایش است.

بنابراین، ستایش ما مانند یک قربانی است، یک طعم شیرین به حضور خدا. بنابراین این چیزی است که او می‌گوید این است که به من اعتماد کنید و در بحبوحه این بحران و خشکسالی خود، یک قربانی شیرین از دعای خود به او تقدیم کنید. بنابراین من اینگونه می‌فهمم که او چه می‌گوید.

اول از همه، پادشاه خود را بشناسید. دوم، عواقب گناه خود را درک کنید. سوم، بگذارید قلبتان شما را تأیید کند یا شما را محکوم کند.

چهارم، به خداوند توکل کنید و یک قربانی شیرین به او تقدیم کنید. به این ترتیب او رهبری خود را به خود باز می‌گرداند. اکنون ما درخواست مردم را داریم.

ما در مورد آن به خاطر لطف «من هستم» صحبت کرده‌ایم. ما قبلاً در مورد چیزهای اصلی صحبت کرده‌ایم. و حالا به پادشاه، صفحه ۳۴، این دادخواست مردم بود.

هر که به ما لطفی نشان دهد، به یاد داشته باش که با ما لطف داشته باشی. بسیاری می‌گویند هر که به ما خوبی نشان دهد. بگذار نور چهره‌ات بر ما بتابد، من هستم.

و سپس دعای «ب» را داریم، دعای پادشاه، وقتی غله و شراب تازه آنها فراوان می‌شود، قلبم را از شادی لبریز کن. من در آخرین ساعت ترجمه در مورد آن صحبت کردم. مزمور تمام می‌شود و او به رختخواب می‌رود.

دراز می‌کشم و بی‌درنگ در آرامش به خواب می‌روم، زیرا تو مرا در امنیت ساکن می‌سازی. دعای او، مزمور، با دعایی بی‌پاسخ به پایان می‌رسد، اما او بدون نگرانی، بدون اضطراب، با دانستن اینکه خدا دعایش را اجابت خواهد کرد، به خواب می‌رود. او خدای خود را می‌شناسد و می‌داند که کیست.

و او در آرامش است. خب، این توضیحات مربوط به صدادرمانی است، اما در خود متن هم هست. خیلی خوب است.

درست است. درست است. بنابراین پادشاه تصمیم می‌گیرد که بخوابد.

و من در آنجا در مورد کلمات عبری بحث کردم. و دلیل اینکه او به خواب می‌رود، آرامش اوست. این در صفحه ۳۶ است.

تو، من هستم «باعث می‌شود که من در امنیت ساکن شوم و باید در امنیت جدا باشم. من برای این» ترجمه استدلال می‌کنم. من آن را تمام می‌کنم.

من به شما ارجاعات متقابلی می‌دهم که فکر می‌کنم از همان حقایق این مزمور در مورد توکل به خداوند با تمام وجود پشتیبانی می‌کنند. بنابراین، اشعیا ۲۶، زیرا پادشاه به خداوند توکل می‌کند و به واسطه عشق بی‌پایان خدای متعال، متزلزل نخواهد شد. و این در مورد عیسی نیز صادق است.

او در هر نکته‌ای که با ما انسان است، با ما یکی بود. مزمور ۲۱، ای دل استوار، تو در آرامش کامل خواهی بود زیرا او به تو توکل دارد. پولس در فیلیپیان می‌گوید، از هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و درخواست همراه با شکرگزاری، درخواست‌های خود را به خدا ابراز کنید.

و اگر این کار را انجام دهید، آرامش خدا که فراتر از هر فهمی است، قلب و ذهن شما را محافظت خواهد کرد، شما را از خدایان دروغین محافظت خواهد کرد، شما را محافظت و حمایت خواهد کرد. در پایان نامه‌ای از یکی از دانشجویان سابقم که در ویتنام بود، دریافت کردم. من از سال ۱۹۵۸ تدریس می‌کنم.

خب، این چیزی است که او نوشته است. در یکی از نبردهایی که در ویتنام جنگیدم، اطرافم پر از کشته و زخمی بود. با سه روز نخوابیدن، توانایی من برای تصمیم‌گیری عاقلانه به طرز خطرناکی پایین بود.

ساعت ۳ بامداد، سوراخی در یک پایگاه جنگی پیدا کردم، تقریباً زیر آتشبار توپ‌ها. گرمای شب جنگل همراه با گرمای توپ‌ها، که تقریباً هر ۲۰ ثانیه یک بار رگبار شلیک می‌کردند، غیرقابل تحمل بود. گرمای شب جنگل همراه با گرمای توپ‌ها، که تقریباً هر ۲۰ ثانیه یک بار رگبار شلیک می‌کردند، غیرقابل تحمل بود.

حتی در میان بوی بد باروت، پشه‌ها بی‌وقفه وظیفه خونین و تشنه‌ی خود را دنبال می‌کردند. همانطور که آنجا دراز کشیده بودم، این آیه از کتاب مقدس به وضوح هر صدای انسانی به گوشم رسید: من در آرامش خواهم خوابید و خواهم خوابید، زیرا تنها تو مرا در امنیت ساکن خواهی کرد.

فکر می‌کنم بهترین خواب دو ساعته تمام عمرم را داشتم. «این تجربه او با این مزمور بود. خب. این مزمور ۴ است و اینکه چطور هنوز هم برای مدیر موسیقی با ما صحبت می‌کند.

پس باشد که در بحبوحه خشکسالی، دل‌هایمان را دلگرم کنم. بسیار خوب. حضور در متن عالی است، اما وظیفه من این است که به شما رویکردها را ارائه دهم و آکادمیک باشم و نه اینکه همیشه کلامی و معنوی باشم.

این چیزی است که ما از آن لذت می‌بریم. اما ما باید در این دوره کار آکادمیک سختی انجام دهیم. بنابراین این کاری است که اکنون انجام می‌دهیم.

داریم برمی‌گردیم به سراغ بخش‌های خشک‌تر. حالا به سخنرانی پنجم می‌رسیم، شعر. در هر مورد، هر کدام سعی می‌کنم یک مزمور بنویسم چون چیزی است که واقعاً دوست داریم، متن بی‌نظیری است.

بسیار خب. اول از همه، بعد شعر. به نظرم خیلی مهم است که بفهمیم ادبیات ما درباره چیست.

هیچ چیز نمی‌تواند برای درک صحیح هر نویسنده‌ای مفیدتر از درک قبلی از شخصیت کلی او و ویژگی‌های سبک و شیوه نگارشش باشد. بنابراین، ابتدا باید زبان را بفهمید و سپس سبک نگارش او را درک کنید. دومین نکته‌ای که به عنوان مقدمه مورد بحث قرار می‌دهم، میزان شعر در عهد عتیق است.

و این حیرت‌انگیز است. نیمی از عهد عتیق به شعر است. همه پیامبران به شعر هستند.

ایوب به شعر است. مزامیر به شعر است. امثال به شعر است.

این نیمی از عهد عتیق است. این در تضاد با روایت است که به نثر است، مانند پیدایش تا پادشاهان و تواریخ، که همه آنها نثر هستند. چیزی که به من می‌گوید این است که خدا زیبایی‌شناس است و شعر را دوست دارد.

بیشتر تجربیات من، بیشتر افرادی که روی نیمکت کلیسا هستند این را درک نمی‌کنند، اما خدا درک می‌کند. بنابراین، ارزشش را دارد که کمی وقت بگذاریم و بفهمیم شعر چیست. خب، بخش دوم، شعر عبری چیست؟ اغلب ابتدایی‌ترین چیزها، سخت‌ترین چیزها برای تعریف هستند.

شعر چیست؟ بهترین تعریفی که خوانده‌ام از باریارا هرنشتاین اشمیت است. شعر در مقایسه با نثر، شکل محدودتری از گفتار است. شعر ریتمی پایدار و یک اصل سازماندهی مداوم است.

خب، برای مثال، ما نظم و ترتیب را دوست داریم. ما قافیه را دوست داریم. بنابراین، ممکن است دوست داشته باشیم که من واقعاً حرف او را قبول کنم.

به ریتم توجه کنید، من واقعاً حرفش را باور می‌کنم. مسیح برای گناهکاران مرد. من این را در قلبم می‌خوانم. نیاز به او را برای نجات من می‌بینم.

خب، خب، می‌توانید بشنوید که ریتمی پایدار دارد و ما در شعر مدرن به آن عادت داریم. این ریتم محدودیت خاص خودش را دارد.

در شعر عبری، قافیه وجود ندارد. کلمات عبری صرف، مذکر و مؤنث دارند. قافیه بی‌ارزش است.

این به طور خودکار اتفاق می‌افتد. این کاملاً طبیعی است. بنابراین، هیچ قافیه‌ای وجود ندارد و ما واقعاً نمی‌دانیم وزن چیست، اما می‌دانیم که به نوعی محدود شده است.

خب، محدودیت‌های شعر عبری چیست؟ و سه تا هستند. اولی «توازی» نام دارد. شما یک مصرع را می‌گویید و بعد مصرع دیگری را.

بنابراین، برای مثال، در مزمور ۲، چرا بت‌پرستان طغیان می‌کنند؟ به جای بت‌پرستان و طغیان و قوم‌ها، یک چیز بیهوده را تصور کنید. پادشاهان زمین دور هم جمع می‌شوند. پادشاهان زمین دور هم می‌نشینند.

آنها علیه خداوند و مسیح او با هم نشسته‌اند. بیایید زنجیرهایشان را بگسلیم و بندهایشان را از خود دور کنیم. او که در آسمان‌ها نشسته است، می‌خندد.

خداوند آنها را مورد تمسخر قرار داده است. سپس با آنها سخن خواهد گفت و خداوند آنها را دچار تفرقه خواهد کرد و غیره. می‌بینید، شما می‌گویید، چرا بت‌پرستان خشمگین می‌شوند؟ شما آن را تأیید می‌کنید و مردم چیزی بیهوده را تصور می‌کنند.

این تکرار است که ما آن را توازی می‌نامیم. این در تمام مزامیر، شعر، تمام شعرها وجود دارد. این مفهوم اساسی توازی است و آن را متمایز می‌کند.

این فقط در مورد شعر عبری صادق نیست. در مورد تمام اشعار سامی صادق است. به آن برمی‌گردم.

بنابراین، به گفته اسقف لوث، شباهت در دستور زبان و صداها، واج‌شناسی، ریخت‌شناسی، نحوه کنار هم قرار گرفتن کلمات، نحو و حس ما بین دو آیه. اصل عملیاتی اصلی سازماندهی در شعر عبری، که به آن ریتم پایداری نیز می‌دهد، موازی‌سازی است. هدف آن ارائه اطلاعات پیچیده به روشی یکپارچه است.

پیام به صورت استریوفونیک شنیده می‌شود. مثل این است که دو بلندگو داشته باشید و آن را با تمام عمق و غنای آن از طریق این موازی‌سازی بشنوید. این یک روش تفکر است.

به آن برمی‌گردم. مورد دوم این است که خیلی مختصر و مفید است. دانای کل است، اجزا و فاصله‌ها را از قلم می‌اندازد و تمرکز روی پاراگراف است.

بنابراین، به عبارت دیگر، به جای اینکه مانند نثر، یک تصویر متحرک داشته باشید، در شعر، یک نمایش، اسلاید دارید، یک تصویر پس از دیگری. نمی‌خواهم الان یادداشت‌هایت را بخوانی. فقط می‌خواهم می‌خواهم گوش کنی.

این همان است. این رویداد جی.ال. در داوران ۴ با سیسرا است. و این نثر است.

و سیسرا به جی.ال. گفت: «لطفاً کمی آب به من بده تا بنوشم، چون تشنه‌ام.» و مشک شیر را باز کرد و به او داد تا بنوشد. و او را پوشاند.

حالا، چی گرفتی؟ می‌تونی اینجا تعامل کنی. چی گرفتی؟ این بهت چی گفت؟ بذار دوباره برات بخونمش. و سیسرا بهش گفت، لطفاً به کم آب بهم بده بخورم چون تشنه‌ام.

و او یک مشک شیر را باز کرد و به او مقداری آب داد تا بنوشد و او را پوشاند. نکته اصلی چیست؟ از این چه چیزی فهمیدی؟ او تشنه بود. آیا کس دیگری می‌خواهد به این موضوع اضافه کند؟ او تشنه بود و او تشنگی او را برطرف کرد.

اما نه چیزی که او خواسته بود. ادامه بده. دوباره بگو.

به یادداشت‌هایت نگاه نکن. من فقط شعر را می‌خوانم. ادامه بده.

او تشنگی او را برطرف کرد، اما نه با آنچه که او درخواست کرده بود. او آب خواست و او به او شیر داد. تو. تیزبینی.

به این شعر گوش دهید. این دقیقاً همان چیزی است که در شعر به آن می‌رسید. این هم در شعری از داوران. او آب خواست، او شیر داد. ۵.

در یک کاسه‌ی مجلل، به او کشک تعارف کرد. این شعر است. آب، بین چقدر مختصر و مفید است.

و او همان را انتخاب می‌کند، همان چیزی که تو انتخاب کردی. او آب خواست، او به او شیر داد تا بخوابد. و سپس برای اینکه او را در یک کاسه‌ی مجلل بگذارد، به او کشک داد، بهترین نوع آن.

حالا مختصر و مفید است، اما قدرتمند است. این شعر است. تفاوت را می‌بینید؟ روی نثر اجرا نمی‌شود.

خیلی مختصر و مفید است و مستقیماً به اصل مطلب می‌پردازد. این طبیعت شعر است. قدرتمند است، اما حق با شماست.

باید در موردش فکر کنی. باید در موردش فکر کنی. سبک خاصی دارد.

تصاویر ملموس و انواع آرایه‌های ادبی وجود دارد. به همین دلیل با دانستن ماهیت شعر، مشکلی با گفتن این نداشتیم که خطاب به مرتدان احتمالاً یک آپاستروف در ادبیات بوده و ممکن است واقعیت نداشته باشد زیرا پر از این نوع آرایه‌های ادبی است. باید برای آرایه‌های ادبی آماده باشید.

شما آن را مانند نثر نمی‌خوانید. به همین دلیل، وضوح کمتری دارد. این موضوع پیامدهای هرمنوتیکی عمیقی برای آن دارد.

اگر مایل باشید، نوبت شماس است که این را در فصل ۱۲ کتاب اعداد ببینید. حالا او اینجا درباره انبیا صحبت می‌کند، اما به پیامدهای این موضوع برای تفسیر کتاب مقدس توجه کنید. فصل ۱۲ کتاب اعداد درباره رقابت مریم و هارون با رهبری موسی است.

او با یک کوشیتی ازدواج کرد که احتمالاً سیاه‌پوست بود و آنها از این ازدواج خوششان نیامد. بنابراین، آنها با هم بحث می‌کنند. ضمناً، فکر می‌کنم آگوستین هم اهل آفریقا بود، احتمالاً سیاه‌پوست.

ما در این کشور تجربه وحشتناکی را پشت سر گذاشته‌ایم که در کشورهای دیگر چنین تجربه‌ای نداشتند. اما به هر حال، مریم و هارون به خاطر همسر کوشی موسی، که با یک کوشی ازدواج کرده بود، شروع به انتقاد از او کردند. آیا خداوند فقط از طریق موسی سخن گفته است؟ آنها می‌پرسند، آیا او از طریق ما نیز سخن نگفته است؟ و خداوند این را شنید.

این را در پرانتز قرار می‌دهد، زیرا ما تعجب می‌کنیم که آیا موسی واقعاً این را گفته است یا NIV، با این حال، خیر. این یک مرد فروتن است. حال، موسی مردی بسیار فروتن بود، فروتن‌تر از هر کس دیگری روی زمین. که چیزی نیست که یک مرد فروتن بگوید.

بنابراین، این داخل پرانتز قرار داده شده است. این نکته‌ی من نیست. خداوند فوراً به موسی، هارون و مریم گفت، هر سه نفر شما به خیمه‌ی ملاقات بیایید.

پس هر سه نفر بیرون رفتند. سپس خداوند در ستونی از ابر نازل شد. او در ورودی خیمه ایستاد و هارون و مریم را احضار کرد.

«وقتی آن دو جلو آمدند، او گفت:» به سخنان من گوش دهید. وقتی پیامبری در میان شما باشد، من «خداوند، خود را در رؤیا به او آشکار می‌کنم. من در خواب با او صحبت می‌کنم».

اما این در مورد بنده من موسی صادق نیست. او در تمام خانه من امین است. من با او رو در رو و واضح صحبت می‌کنم، نه با رمز و راز.

او صورت خداوند را می‌بیند. پس چرا از صحبت کردن علیه بنده من موسی نترسیدید؟ به عبارت دیگر، موسی وحی مستقیم‌تری نسبت به پیامبر دارد. او تجلی خدا را می‌بیند و رؤیا یا اضافات ندارد.

همچنین، موسی واضح صحبت می‌کند و پیامبران با تمثیل، تصویر و شعر سخن می‌گویند. این به اندازه نثر تحت‌اللفظی نیست. بنابراین، پیامبر باید با موسی موافق باشد، که واضح است.

جالب اینجاست که وقتی می‌گویید، موسی خدمتکار تمام خانه من است، همانطور که می‌دانید، این جمله در عبرانیان نیز به همین شکل آمده است. اگر موسی خدمتکار تمام خانه‌اش باشد، مسیح سرپرست خانه است و

، خانه را می‌سازد. بنابراین، اگر پیامبر مطیع موسی باشد و موسی خدمتکار خانه باشد و مسیح سرپرست خانه، تفسیر کدام یک اولویت دارد؟ مسیح.

این چیزی بود که بخش زیادی از الهیات مرا تغییر داد. من با عهد جدید شروع کردم و نه با عهد عتیق. این به شما تصویر متفاوتی می‌دهد.

در عهد جدید، نتوانستم معبد سومی پیدا کنم. در یوحنا ۱۶ به من گفته شده است که روح خدا شما را به سوی تمام حقیقت هدایت خواهد کرد و چیزهای آینده را به شما نشان خواهد داد. من نتوانستم در آموزه‌های مسیح یا رسولان هزاره چیزی پیدا کنم.

اصلاً آنجا نبود. و جایی که به هزار سال اشاره می‌شود، در ادبیات آخرالزمانی است. ما داریم که فرشته زنجیری را برمی‌دارد و مار، یعنی شیطان، را می‌بندد و او را در یک دیگ بزرگ قرار می‌دهد و روی آن را می‌پوشاند.

و او این کار را برای هزار سال انجام داد. ما هزار سال را به معنای واقعی کلمه در نظر می‌گیریم، اما بقیه آن را به معنای واقعی کلمه در نظر نمی‌گیریم. می‌دانیم که نمادین است.

چرا هزار سال نمادین است؟ از این جور چیزها بود. ببینید، ما درکی از اشکال ادبیات نداریم که همه چیز را به معنای واقعی کلمه در نظر بگیریم. اما وقتی با آخرالزمان سر و کار دارید، وقتی با شعر سر و کار دارید لزوماً آن را به معنای واقعی کلمه در نظر نمی‌گیرید، منظوری این است.

معمولاً به ما یاد می‌دهند که آن را به معنای واقعی کلمه در نظر بگیریم. منظوری این است که وقتی با شعر سر و کار دارید، داستان فرق می‌کند. این‌ها آرایه‌های ادبی هستند و شما باید پیچیده‌تر باشید.

و به همین دلیل است که این بحث برای درک ما از مزامیر نسبتاً مهم است. ما باید کل آن را بفهمیم، مثلاً به ما نشان دهد که خوب است. این شعر است.

این یک استعاره است. مثلاً این کنایه است. چیزی که نیست، در صفحه ۳۹، نه الگو دارد، نه وزن دارد و نه قافیه.

و من نشان می‌دهم که چه اتفاقی افتاده است. هیچ اجماعی در مورد وزن یا قافیه وجود ندارد. بنابراین، بخش چهارم، صفحه ۴۰، به توازی می‌پردازم.

و در واقع کسی که اولین اثر علمی در مورد توازی را به خود اختصاص داده، همین اسقف لوث در سال ۱۷۳۲ است. و من به شما می‌گویم، او هم اسقف کلیسای انگلستان و هم استاد شعر در آکسفورد بود ۱۷۳۲ رابرت لوث اولین کسی بود که توجه را به ساختارهای توازی در شعر عبری کتاب مقدس جلب کرد.

و این واقعاً درست نیست. برخی از خاخام‌ها که از قرن یازدهم شروع شدند، مانند رامبان، نیز به موازی‌سازی پایبند بودند، اما لوث آغازگر پژوهش مدرن در این زمینه است. در سال ۱۷۵۳، او کتاب ساکرا پوئسیا «را منتشر کرد. هبرائوروم، درباره شعر مقدس عبرانیان، که از آن زمان تاکنون تقریباً بر تمام» تحقیقات آینده در زمینه شعر کتاب مقدس تأثیر گذاشته است.

بنابراین، هر کسی که با شعر کار می‌کند با این توازی سر و کار دارد. این برای شعر و برای درک ما از آن اساسی است. حالا، لوث توازی را اینگونه تعریف کرده است.

«تطابق یک آیه با آیه دیگر مانند» چرا کافران خشم می‌گیرند و مردم چیزی را تصور می‌کنند «را من» توازی می‌نامم. وقتی گزاره‌ای ارائه می‌شود و گزاره دوم به آن متصل می‌شود یا در ذیل آن معادل یا متضاد با آن در معنا یا شبیه به آن در قالب ساختار دستوری قرار می‌گیرد. من اینها را خطوط موازی می‌نامم و کلمات یا عباراتی که به یکدیگر پاسخ می‌دهند، مانند «چرا کافران و مردم توطئه می‌کنند، چیزی بیهوده را برای یکدیگر تصور می‌کنند»، من «اصطلاحات موازی» می‌نامم.

پس این جایی است که شروع می‌شود. اما توجه کنید که او چگونه به آن فکر می‌کند. این به آن متصل است.

به آن اضافه شده است. زیر آن کشیده شده است. او می‌گوید که به آن متصل شده است، زیر آن کشیده شده است، معادل یا متضاد آن است.

در سال ۱۹۸۰، انقلابی در درک ما از شعر عبری رخ داد که در تضاد با لوث بود. این تعریف بر تمام شعرها غالب بود. این تعریف تا سال ۱۹۸۰ غالب بود.

بیشتر در موردش حرف می‌زنم. این دیدگاه لوث در مورد توازی است. قو روی دریاچه سنت مری، هم قو و هم سایه، شناور است.

بنابراین، خط دوم مثل سایه‌ای از خط اول است. خب. و او اساساً سه نوع توازی دارد که من هنوز هم آنها را مفید می‌دانم.

چیزی که او آن را توازی مترادف می‌نامد. ابیات متوازی به یک مرجع زبانی اشاره دارند. دو مصرع آیه به یک چیز اشاره دارند.

او آنها را در خشم خود سرزنش می‌کند و در غضب خود آنها را به وحشت می‌اندازد، مزمور ۵: ۲. به این تشابه توجه کنید. او آنها را در خشم خود سرزنش می‌کند، سرزنش با ترساندن و خشم با غضب همراه است. بسیار خوب.

می‌بینید که تقریباً مترادف هستند. متضاد. این را در مزمور ۱ دیدیم. زیرا خداوند راه عادلان را می‌داند، اما راه شیران هلاک می‌شود.

این کیاستیک است. توجه کنید که سطر اول با راه درستکاران به پایان می‌رسد و سطر بعدی با راه بدکاران آغاز می‌شود.

و «خداوند می‌داند» متضاد «هلاک» است، که به معنای «نمی‌داند» به معنای زندگی است، در مقابل هلاک. «و این به ما کمک می‌کند تا بفهمیم وقتی این تشابه را درک می‌کنیم، می‌توانیم بفهمیم منظور از» اینکه می‌گوید «زیرا خداوند می‌داند»، چیست، زیرا تضاد آن «هلاک» است. و بنابراین، یکی زندگی است و دیگری مرگ.

اما باز هم، این یک استعاره است که شما باید آن را پر کنید، زیرا خداوند می‌داند. اگر خداوند می‌داند، پس او در این زندگی حضور دارد. حال، ترکیب این دو این است که هیچ سایه‌ای وجود ندارد.

درست مثل نثر است. این باید باشد، خب، بله، مزمور ۱.۲ کاملاً درست است. آیه ۲، که از شریعت خداوند لذت می‌برد و روز و شب در شریعت او تأمل می‌کند.

توجه کنید که چگونه سطر دوم به آن اضافه می‌شود، روز و شب، و لذت‌ها و مراقبه‌ها با هم می‌آیند. قانون خداوند، قانون او، می‌توانید ببینید که چه چیزی با هم هماهنگ است، اما اکنون چیزی اضافه شده است. یک ترکیب واقعی مزمور ۲:۶ است. من پادشاه خود را بر صهیون، کوه مقدس خود، قرار داده‌ام.

خب، تپه مقدس من با صهیون مطابقت دارد، اما تقریباً ادامه‌ی آن است. اصلاحات پس از لوئیان، من همین الان نظر دادم. بنابراین، اگر شعر را بخوانید، اصطلاحات هرگز استاندارد نشده‌اند.

جملاقی مثل اینکه، چرا کافران شورش می‌کنند؟ این یک جمله است. مردم چیز متفاوتی را تصور می‌کنند. می‌توان به آن عصا گفت.

می‌توان به آن دو نقطه (دونقطه) گفت. این دو کلمه رایج هستند. و وقتی دو خط را کنار هم قرار می‌دهید، می‌گوییم (bicolon) به آن دو نقطه.

وقتی سه مصرع را با هم دارید، مانند مزمور ۱.۱، خوشا به حال کسی که در مشورت شیران گام بر نمی‌دارد. مصرع بعدی، در راه گناهکاران بایستید. مصرع بعدی، در جایگاه تمسخرکنندگان بنشینید.

شما سه خط دارید. ما به آن سه نقطه می‌گوییم. حالا، اگر بخواهم در مورد دو نقطه‌ی بی‌کولا صحبت کنم، می‌گوییم دو نقطه.

دو نقطه بخوانند و من باید معنی این اصطلاحات را توضیح دهم. این کاری است که من اینجا انجام می‌دهم.

من دارم معنی این اصطلاحات را توضیح می‌دهم تا وقتی دارید می‌خوانید، بدانید چه اتفاقی دارد می‌افتد. اما شما احتمالاً می‌توانید خط فاصله را بخوانید، احتمالاً می‌توانید یک دونقطه را بخوانید. اگر دو تا را کنار هم بگذارید، به آنها دو نقطه یا سه نقطه می‌گوییم، اگر سه نقطه را کنار هم بگذارید، به آنها سه نقطه می‌گوییم.

و اگر با کل یک بیت شعر سر و کار دارید، ممکن است به اولین مصرع آن نیم مصرع بگویید. بنابراین، در رشته ما، در این زمینه، هرگز واژگان استاندارد وجود نداشته است که می‌تواند منجر به سردرگمی زیادی برای یک دانشجو شود. بنابراین من سعی می‌کنم از میان انبوه این مباحث، راه خود را باز کنم.

خب، ما می‌دانیم چه اتفاقی دارد می‌افتد. خب. تا سال ۱۹۸۰، رابرت آلتز و جیمز کوگل روی همین موضوع تأکید داشتند.

کوگل در آن زمان در دانشگاه ییل بود. او از آن زمان به هاروارد رفته است. آلتز در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی است.

و آنها طرز فکر در مورد شعر عبری را تغییر داده‌اند. به جای اینکه آن را به عنوان شعری که همان چیز را می‌گوید در نظر بگیرند، استدلال می‌کنند که مصرع دوم تأکیدی است، به آن می‌افزاید و آن را تقویت می‌کند. این یک سایه‌ی بی‌اهمیت نیست.

تفاوت قابل توجه است و شما آن را بسیار بسیار متفاوت می‌خوانید. حالا اتفاقی که افتاد این بود که این مربوط به اوایل دهه هشتاد میلادی است، از من خواسته شد که در جایی در کالیفرنیا، فارغ از زمینه، در مورد شعر عبری سخنرانی کنم. من کاملاً با لوث و هر اتفاقی که از آن زمان افتاده بود، آشنا شده بودم.

قرار بود آن سخنرانی من در مورد شعر عبری باشد. من اشتباه بزرگی مرتکب شدم. من شعر کوگل را در هواپیما خواندم و او گفت، همه‌اش اشتباه است.

می‌دانستم حق با اوست. من باید سخنرانی کنم. و هر چیزی که می‌خواستم بگویم، می‌دانستم اشتباه است.

این نهایتش. خب، حالا تنها کاری که از دستم برمی‌آید این بود که از ترس سکتہ کنم. برای حسابرس توضیح دادم که این کتاب رو خوندم.

فکر می‌کنم درست است. این باعث شد سخنرانی‌ام خراب شود. مجبور شدم بی‌خیال شوم و در حین سخنرانی، یک سخنرانی از خودم بسازم.

و من به شما می‌گویم کوگل چه گفت. همانطور که می‌توانید تصور کنید، آن یک تجربه به یاد ماندنی بود. اما این چیزی است که آنها در مورد آن بحث می‌کنند.

این چیزیه که، این از کسیه که لوث رو دنبال می‌کنه. خب، اون توضیح داد. بنابراین، شاعر دوباره به اول شعر برمی‌گرده و همون چیز رو به بار دیگه می‌گه، هرچند ممکنه تا حدی یا کاملاً کلمات رو تغییر بده تا از یکنواختی جلوگیری کنه.

این دیدگاه او در مورد شعر عبری بود. او فقط کلمات را تغییر داد تا از یکنواختی جلوگیری کند. کوگل ادامه داد: نه، نه، نه.

آیه دوم بیشتر می‌گوید و آن را با تأکید بیان می‌کند. یا با تأکید می‌گوید یا به آن اضافه می‌کند. و در حقیقت هیچ توازی مترادفی در حقیقت وجود ندارد، زیرا کلمات مختلف معانی متفاوتی دارند و این چیزی به آن اضافه می‌کند.

به انواع بیشتری از موازی‌سازی، C، خب، اوه، من اینجا شروع می‌کنم. بله، تأکید روی همین بود. و بعد می‌پردازم.

و از آن صرف نظر می‌کنم. به صفحه ۴۳ می‌روم و به رد نظر لوث، یعنی ایده‌اش در مورد بازگویی و مترادف. توسط جیمز کوگل و رابرت آلت می‌پردازم. بسیار خب.

بنابراین، این تغییر طرز فکر اکنون بر حوزه فهم شعر عبری حاکم است. تعریف آن این بود که اکنون یک جمله خبری و مرتبط یا تاکیدی است، نه تکرار. شما یک چیز را دوباره نمی‌گویید.

شما می‌گویید چیزی آن را غنی‌تر می‌کند. آن را گسترش می‌دهد. آن را دوباره تأیید می‌کند.

بگذارید از کوگل نقل قول کنم. فکر می‌کنم او کمی افراطی است. او می‌گوید، در کل، دیدگاه لوث تأثیر فاجعه‌باری بر انتقادات بعدی داشته است.

به همین دلیل، مترادف بودن در جایی که وجود نداشت، تحمیل شد. وضوح از بین رفت. و ماهیت واقعی توازی کتاب مقدس از این پس محکوم به یک جریان دائمی بین دو صندلی شد، که منظور او از آن توازی مترادف و توازی ترکیبی است.

متصل بود، وجه مشترکی با آن A به B بلکه بیت دوم، بیت اول را تقویت و تأیید می‌کند. او می‌نویسد، بیت داشت، اما انتظار نمی‌رفت که صرفاً تکرار آن باشد یا به عنوان یک تکرار در نظر گرفته شود. این ماهیت می‌آید و در نتیجه به آن اضافه می‌شود، اغلب معنی را مشخص، تعریف یا A است که هم بعد از B دوگانه‌ی بازی گردد و به شیوه‌ای آشکار به آن متصل می‌شود A گسترش می‌دهد و به

متصل است، آن را بیشتر پیش می‌برد، آن را تکرار می‌کند A به آیه‌ی B معنای این حرف این است که آیه‌ی تعریف می‌کند، دوباره بیان می‌کند، با آن در تضاد است، فرقی نمی‌کند کدام باشد، و این ویژگی، بیش از هر زیبایی‌شناسی تقارن یا توازی، در قلب توازی کتاب مقدس قرار دارد. در واقع، اگر بخواهیم ساده‌انگارانه موازی باشد، بلکه به این A قرار است یک B بگوییم، ابیات کتاب مقدس توازی هستند، نه به این دلیل که پشتیبانی می‌کند، آن را بیشتر پیش می‌برد، از آن پشتیبانی می‌کند، آن را کامل می‌کند و A دلیل که معمولاً از فراتر از آن می‌رود.

قبل از آن کار، پایان‌نامه‌هایی نوشته شده بود که سعی داشتند انواع توازی‌های موجود را طبقه‌بندی کنند. تعداد آنها آنقدر زیاد بود که نمی‌توانستید این کار را انجام دهید، زیرا صرفاً بیت دوم به نوعی بر آن تأکید می‌کند و به آن می‌افزاید و دیدگاه متفاوتی نسبت به بیت اول به شما می‌دهد. بنابراین به جای اینکه فکر کنید آنها یک چیز را می‌گویند، چیزهای مرتبطی می‌گویند، اما تا حدودی متفاوت

و شما به دنبال تفاوت‌های بین آنها می‌گردید. بنابراین اگر دیدگاه لو، قو روی دریاچه سنت مری بود که دوتایی شناور است، قو و سایه، من می‌گویم دیدگاه کوگل، قو روی دریاچه سنت مری است که دوتایی شناور است، غاز و غاز نر. به عبارت دیگر، قو اکنون بین نر و ماده تقسیم شده است و شما آنها را متفاوت می‌بینید.

این یک گزاره مرتبط است. تکرار نیست. این به ما کمک می‌کند تا تفاوت این دو دیدگاه را درک کنیم، که به نظر من در نحوه خوانش شعر نسبتاً قابل توجه است.

اگر اجازه بدهید برگردم. برگردیم به صفحه ۴۱. نه، این آن نیست، آنی که می‌خواهم کجاست؟

خب، من بی‌دلیل نمی‌گویم. به خودم می‌رسم. برمی‌گردیم سراغش.

استدلال‌ها صفحه ۴۴ هستند. استدلال به نفع کوگل در برابر لو، ترکیبی است و اضافه کردن آن به متن عادی است. و اگر به خاخام‌هایی که شعر عبری را سرودند و توسعه دادند، برگردید، آنها آن را به عنوان تمایز در نظر می‌گرفتند.

نمی‌دانم اینجا چقدر باید توضیح بدهم. مثلاً متی ۲۱ را در نظر بگیرید. بگذارید با یوحنا ۱۹:۲۴ شروع کنم. این داستانی است که در آن عیسی روی صلیب بود و آنها لباس‌های او را گرفتند و بین خود تقسیم کردند.

و ردای او را گرفتند و برایش قرعه انداختند. حالا ورق بزنید، این در واقع نقل قولی از مزمور ۲۲ است. اگر مایلید با من به مزمور ۲۲ بروید، آنچه را که نقل می‌کنند.

آیه ۱۸، لباس‌هایم را بین خود تقسیم می‌کنند و برای لباسم قرعه می‌اندازند. از دیدگاه لو، لباس و جامه یک چیز را می‌گویند. از دیدگاه کوگل، آنها چیزهای متفاوتی می‌گویند.

و این کاری است که یحیی انجام می‌دهد. آنها لباس‌های او را تقسیم کردند و برای ردایش قرعه انداختند. بین لباس‌ها و رداها تفاوت وجود دارد.

به جای اینکه آنها را در حال گفتن یک چیز ببینیم، آنها چیزهای متفاوتی می‌گویند. و یوحنا این را اینگونه تفسیر می‌کند. آنها لباس‌های مرا بین خود تقسیم کردند، هر لباسی که او داشت، آن را تکه تکه کردند و به هر کسی یک تکه مساوی رسید.

اما برای لوه‌های معمولی، شئل، مثل کفن تورین، کل ماجرا فرق می‌کرد. به هر حال، شئل معمولی، کسی آن را می‌خواست، کل ماجرا را به دست آورد. و بنابراین، آنها برای شئل قرعه‌کشی کردند.

چه کسی شئل را برمی‌دارد؟ آنها شئل را مانند لباس‌های دیگر تقسیم نکردند. شما تفاوت بین خواندن آن به عنوان گفتن یک چیز با گفتن چیزهای مختلف را می‌بینید. یکی دیگر را بردارید.

و این جایی است که تقریباً همه، مثلاً زکریا ۹:۹، جایی که پادشاه سوار بر الاغ، بر کره الاغ می‌آید. این زکریا است. دختر صهیون، بسیار شاد باش، دختر اورشلیم، فریاد بزن، ببین پادشاه تو نزد تو می‌آید، عادل و ۹:۹. پیروز، فروتن و سوار بر الاغ، بر کره الاغ، کره الاغ. بسیار خب.

حالا در عبری آمده است، و روی کره الاغ. بنابراین اکثر مردم آن را مترادف‌تر می‌دانند، به طوری که الاغ اکنون به عنوان کره الاغ تعریف می‌شود. اما متی اینطور نمی‌خواند.

او سوار بر اسب آمد. خب، به متی مراجعه کنید و ببینید متی در متی ۱:۲۱-۵ چگونه آن را می‌خواند. وقتی به اورشلیم نزدیک شدند و به بیت‌صیدا در کوه زیتون رسیدند، عیسی دو شاگرد را فرستاد و به آنها گفت: به دهکده‌ای که پیش روی شماست بروید. و فوراً الاغی را با کره‌اش در آنجا بسته خواهید یافت.

بنابراین، دو حیوان وجود دارد، الاغ و کره اسب. این الاغی نیست که به طور محدودتر به عنوان کره اسب تعریف شود. متفاوت است.

اگر کسی چیزی به شما گفت، بگویید که خداوند به آنها نیاز دارد و او فوراً آنها را خواهد فرستاد. این اتفاق افتاد تا آنچه از طریق پیامبر گفته شده بود، به حقیقت پیوندد، به دختر صهیون بگویید، ببینید پادشاه شما نزد شما می‌آید، آرام و سوار بر الاغ و کره الاغ. بنابراین، متی، به نوعی، عیسی را هم با الاغ و هم با کره الاغ به تصویر می‌کشد.

و آنها متمایز بودند. تفاوت همین است، چه یکسان باشند و چه متفاوت. و یاد می‌آید وقتی در هاروارد سر کلاس بودم، می‌شد دید که چطور استاد به متیو خندید که چرا توازی عبری را نمی‌فهمد، اینکه آنها یکسان هستند.

اما حالا می‌دانیم که آنها یکی نیستند. بسیار خب. خب، می‌بینید، به این تفاوت گوش دهید.

بیایید و نگاهی به مزمور ۲ و آیه پنجم آن بیندازید. بسیار خوب. در آیه پنجم، او آنها را با خشم خود سرزنش می‌کند و با خشم خود آنها را به وحشت می‌اندازد. حال، برای لوث، سرزنش‌ها و ترساندن‌ها هر دو بیانگر یک چیز هستند.

اما اگر در موردش فکر کنید، آنها یکی نیستند. سرزنش کاری است که خداوند انجام می‌دهد. وحشت‌زده کردن چیزی است که آنها از آن می‌ترسند.

به جای اینکه به آن به عنوان چیزی که همان را می گوید نگاه کنید، به آن نگاه می کنید و با چاقوی بسیار تیزتر آن را می برید. و با خواندن کتاب مقدس و تأمل در آنها، با خود می گوید، تفاوت بین سرزنش و ترساندن چیست؟ آنها به هم مرتبط هستند، اما چگونه؟ و وقتی شعر عبری را می فهمید، تفسیر بسیار دقیق تری را شروع می کنید. این همان چیزی است که به دیدن تفاوت کمک می کند.

و همیشه مقداری تفاوت، تقریباً همیشه مقداری تفاوت بین آنها وجود دارد. این همان تغییر است. و من استدلال هایی را به نفع کوگل در مقابل لوث ارائه می دهم.

صفحه ۴۵، نمی توانم واردش بشم. دارم در مورد لهجه های عبری و اصل دوگانگی پیوسته صحبت می کنم. و این دیگه خیلی پیچیده می شه.

به نمودار زیر نگاه کنید، می توانید این اصل را ببینید که هر آیه دو نیمه دارد و در زبان عبری با یک علامت تأکید خاص به دو قسمت تقسیم می شود. به آن «آتناک» می گویند. باید ساده بگویم.

قرار B و یک مجموعه شعر A اما اساساً یک علامت تأکید وجود دارد که آن را در یک مجموعه شعر دو نقطه را تشکیل می دهند. بسیار خب B و A می دهد.

به B تقسیم می شود و AB و AA به A را از هم جدا می کنید و B و A، حالا لهجه ها فراتر می روند. و بنابراین باشد AB و AA و A و AB، A تقسیم می شود. یا می تواند BB و BA

باشد. در اینجا مثالی از آن از کتاب اشعیا ۵۳ آورده شده است. او در برابر او مانند B و می تواند به سادگی است. AB و AA با A جوانه ای نازک و مانند ریشه ای از زمین خشک رشد کرد. این

تصویر چیزی است که ما آن را اصطلاح باغبانی مکنده می نامیم. به آنجا، AA بنابراین، به عبارت دیگر، در تعلق ندارد. و منظور از این یونیک هم همین است.

این یک پاجوش است. و کاری که شما در باغبانی می خواهید انجام دهید این است که پاجوش را قطع کنید. زیرا از گیاه اصلی جدا می شود. بنابراین او قبل از او به این شکل رشد می کرد.

مثل ریشه ای بود که از زمین خشک بیرون آمده باشد. به AB و علاوه بر این، در مقایسه دیگر، یعنی عبارت دیگر، او هیچ وعده ای نداشت و به نظر می رسید که باید نابود شود. و اگر از زمین خشک بیرون بیاید، زنده نخواهد ماند.

این یک ناهنجاری است. حالا ب، او هیچ زیبایی یا قدرتی نداشت که ما را به خود جذب کند، هیچ چیزی در ظاهرش نبود که ما او را بخواهیم. توجه کنید که الف مجازی است، یک جوانه، ریشه ای که از زمین خشک بیرون آمده است.

حالا به معنای واقعی کلمه، او هیچ زیبایی نداشت، هیچ چیزی که ما جذبش شویم. او شبیه یک پادشاه نبود. در واقع، اگر به الاغ برگردیم، او سوار بر اسب نیست، مانند کایزر ویلهلم از اورشلیم می آید.

او سوار بر الاغی می آید که تقصیر یک الاغ است. آن هم الاغی به اندازه یک سگ گریت دین که پاهایش روی زمین کشیده می شود. این چه نوع پادشاهی است؟ که به ما نشان می دهد چگونه باید باشیم، فروتن و متواضع.

او با فروتنی سوار بر اسب می‌آید، هیچ کاری از او ساخته نیست که ما بخواهیم انجام دهیم. این چیزی نیست که از یک پادشاه انتظار می‌رود. متفاوت بود، کاملاً متفاوت.

تحت اللفظی است. و وقتی یاد می‌گیرید شعر بخوانید، شروع به B مجازی و A اما توجه داشته باشید که تفکر متفاوت می‌کنید. و این چیزی است که من در این دوره به آن اشاره می‌کنم.

من به شما رویکردها، روشی برای تفکر در مورد آن، روشی برای درک آنچه که در کتاب مقدس خود، در می‌بینید، ارائه می‌دهم، شما یک خط دارید و سپس خط دوم را دارید. اما اکنون سعی می‌کنم به شما NIV نشان دهم که فکر کنید بین آنها تفاوت وجود دارد. این تفاوت بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که فکر می‌کنید.

بنابراین، همه چیز به انواع و اقسام موازی‌سازی‌ها تقسیم شده است. این یک سیستم کاملاً خارق‌العاده است که مرا شگفت‌زده و مبهوت می‌کند. و می‌تواند دوباره از اشعیا به یک بخش سوم تبدیل شود.

این الف است، او مظلوم و رنج کشیده بود، اما دهانش را نگشود. همانطور که گوسفندی در مقابل پشم چینی‌اش ساکت است، بله، او دهانش را نگشود. حالا می‌بینید، شما یک الف دارید، او مظلوم و رنج کشیده بود، اما دهانش را نگشود.

حالا ما استعاره را داریم، مانند گوسفندی که جلوی پشم‌چینی‌اش ساکت است. و سپس یک نقطه اوج داریم که به طور کامل در یک بیت جداگانه قرار می‌گیرد. او دهانش را باز نکرد.

او شکایت نکرد. این سرنوشت او بود، لحظه شکوه و جلال او. حالا به مزمور ۲۳ مراجعه می‌کنیم.

فکر می‌کردم نمی‌شود بدون نگاه کردن به مزمور ۲۳، دوره‌ای در مورد مزامیر برگزار کرد. خوب. اول از همه، ترجمه، برخی از مسائل مربوط به مقدمه، ترجمه، فرم و ساختار و غیره.

باشه. ترجمه، یه مزمور. و حالا می‌دونی که منظور یه آهنگ با سازهای زهی و سازهای بادیه.

من هستم، چوپان من است. من نمی‌خواهم. در مراتع سبز، او به من اجازه می‌دهد استراحت کنم.

با انتخاب مکان‌های آبیاری، او مرا هدایت می‌کند. در اینجا من روح مرا ترجمه کردم و روح مرا احیا می‌کند. کلمه روح در زبان عبری به همان معنایی که در انگلیسی و عهد جدید است، نیست.

در عهد جدید، شما دارای جان، بدن، نفس و روح هستید. در عهد عتیق، شما یک جان هستید و جان به معنای خواسته‌ها و اشتیهای شماست. و معمولاً با آرزو همراه است.

ای خدای جان من مشتاق توست و تو تشنه‌ی تشنگی. جان با اشتیهای تو سر و کار دارد. پس این روح است.

اگر آن کتاب کلامی الهیات را در نظر بگیرید، من چندین صفحه در مورد اینکه روح در عهد عتیق چیست دارم. این با آنچه در عهد جدید آمده متفاوت است. این با سرزندگی شما سروکار دارد.

ای آر. جانسون آن را به عنوان یک سرزندگی پرشور تعریف کرد. شما زنده هستید و اشتها و انگیزه‌هایی دارید. این به انگیزه‌ها و اشتیاق‌های شما اشاره دارد.

من آن را به نیروی حیات ترجمه می‌کنم، او آن را احیا می‌کند. او به خاطر نام خود مرا به راه‌های عدالت هدایت می‌کند. حتی اگر در دره تاریک راه بروم، از بدی نمی‌ترسم زیرا تو با من هستی.

عصا و چوبدستی تو، مرا تسلی می‌دهند. در حضور دشمنانم، سفره ای برای من آماده می‌کنی. سرم را با روغن مسح می‌کنی، سرم را، جامم لبریز می‌شود.

بی‌شک نیکی و رحمت در تمام روزهای زندگی‌ام مرا دنبال خواهد کرد. و من باز خواهم گشت تا برای روزهای بی‌پایان در خانه‌ی «من هستم» ساکن شوم. برای کوتاه کردن این ماجرا، این مزمور را دارای سه بخش می‌دانم. کوتاه، سه صحنه می‌دانم.

صحنه اول، چوپانی با گوسفندان است. صحنه دوم، بیت پنجم، شیخی را در چادرش به عنوان میزبان نشان می‌دهد. سراینده مزامیر، مهمان شیخی است که در چادر زندگی می‌کند، شیخی که در چادر زندگی می‌کند.

بنابراین صحنه اول در چراگاه است و مزمورنویس خود را به عنوان یک گوسفند به تصویر می‌کشد. او از معنای گوسفند بودن در کنار خدای عهد اسرائیل به عنوان چوپان خود سوءاستفاده می‌کند. سپس او آن صحنه را تغییر می‌دهد و اکنون ما در چادری با یک میز و یک فنجان هستیم.

او در چادر پذیرایی می‌شود. صحنه سوم در معبد است. ما تصاویر را به جا گذاشته‌ایم.

ما از حالت مجازی خارج شده‌ایم. ما تمثیل چراگاه و چادر را کنار گذاشته‌ایم. اکنون به واقعیت می‌رسیم.

چیزی که من در موردش صحبت می‌کنم معبد است. آن مرتع است. آن چادر است.

اینجاست که این اتفاق می‌افتد. چیزی که من در موردش صحبت می‌کنم، به زبان نثر، دارم در مورد خوبی خدا صحبت می‌کنم. من در مورد مهربانی خدا، بخشش او صحبت می‌کنم.

این چیزی است که من در مورد آن صحبت می‌کنم. این تصاویر قرار است به من در مورد خوبی و وفاداری خدا بیاموزد. بنابراین، او با این تصاویر شروع می‌کند.

من اینطور برداشت کردم که تصویر اول مربوط به چوپانی است که گوسفندان را به مراتع سرسبز می‌برد. یک چوپان باید نسبت به گوسفندان بسیار بسیار حساس باشد. آنها به راحتی می‌میرند.

باید به خوبی از آنها مراقبت شود. او آنها را به مراتع سرسبز می‌برد و به آنها اجازه استراحت می‌دهد. او به آنها آب فراوان می‌دهد.

او می‌گوید، با انتخاب آبیاری مکان‌ها، همانطور که من آن را ترجمه می‌کنم، مرا هدایت می‌کند. سپس آنها را به خانه می‌آورد. اگر راه خانه از میان دره‌ای تاریک باشد، من هیچ شری را احساس نمی‌کنم زیرا خدا با من است.

بنابراین، به عبارت دیگر، منظور او این است که او نیازهای مرا برآورده می‌کند. او مرا احیا می‌کند. او از من محافظت می‌کند.

این تصویری است که از آن به ذهنم می‌رسد. بنابراین، من از خوبی او بسیار سیراب شده‌ام. می‌توانم در میان بهترین لطف و رحمت او دراز بکشم.

من در آن دراز کشیده‌ام. من از این آب‌های آرام بسیار سرحال می‌شوم و هیچ ترسی ندارم. حتی از تاریک‌ترین دره هم که عبور کنم، تو با من هستی و از من محافظت می‌کنی.

پس، من با اطمینان خاطر قدم برمی‌دارم. این سرودی از اعتماد است. من با اطمینان خاطر در زندگی قدم برمی‌دارم.

اما حالا که به آغل گوسفندان برمی‌گردد، جایی که معمولاً چوپان از گوسفندان مراقبت می‌کرد، دیگر نمی‌خواهد به آغل گوسفندان برگردد. بنابراین، تصویرسازی را تغییر می‌دهد. حالا او در چادری با یک گوسفند است و همان چیز را آموزش می‌دهد.

تو سفره ای پیش روی من پهن می‌کنی. این برابر با مراتع سرسبز است. همه اینها پیش روی دشمنان من است.

این معادل این است که، اگرچه من از تاریک‌ترین دره‌ها عبور می‌کنم، تو با من هستی، تو از من محافظت می‌کنی. بنابراین، او این ضیافت را در میان تمام دشمنانش که نظاره‌گر هستند، برگزار می‌کند. بنابراین، او محافظت می‌شود.

بنابراین، او می‌گوید، شما در حضور دشمنانم، سفره ای برای من آماده می‌کنید. سپس همانطور که آب تازه می‌شود، سر مرا با روغن مسح می‌کنید، سر من، کاسه من لبریز می‌شود. من کاملاً تازه می‌شوم.

سپس می‌گوید، مطمئناً خوبی و مهربانی تا ابد مرا دنبال خواهد کرد. پس، گوسفند بودن در چراگاه عالی است. مهمان بودن در چادر بهتر است، اما بودن در معبد با خداوند چقدر بهتر است؟

و این ابدی است برای همیشه، تمام روزهای من، برای همیشه. پس، من باز خواهم گشت تا برای روزهای بی‌پایان در خانه‌ی «من هستم» ساکن شوم. نور کامل جاودانگی به گذشته آورده نشده است، اما او می‌داند که برای روزهای بی‌پایان است.

این بهترین چیزی است که او می‌توانست در آن دوره بیان کند. به آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد توجه کنید. توجه کنید که مزبور چقدر هوشمندانه کنار هم قرار گرفته است.

توجه کنید که در آیات یک تا سه، او درباره چوپان صحبت می‌کند. خداوند چوپان من است. او با جماعتی که در معبد جمع شده‌اند صحبت می‌کند.

پادشاه صحبت می‌کند و به آنها به عنوان جماعت می‌گوید، خداوند شبان من است. من محتاج نیستم. او روزی مرا می‌دهد.

او می‌گوید که این برای جماعتش است. سپس در بخش بعدی آیه پنجم، وقتی او در خیمه است، مستقیماً با خدا صحبت می‌کند. و بنابراین شما باید یک میز جلوی من آماده کنید.

بنابراین، او دیگر درباره خدا صحبت نمی‌کند. او با خدا صحبت می‌کند. این ماهیت شعر است.

شما این نوع جابجایی‌ها را انجام می‌دهید. این کار خیلی روان انجام می‌شود. اما توجه کنید، و سپس آیه ششم، او دوباره با جماعت صحبت می‌کند.

چیزی که دارم به شما می‌گویم این است که خدا وفادار است. خدا نیکوست. و این در معبد اینجاست و برای روزهای بی‌پایان است.

از این تصویرسازی منظورم را متوجه نشوید. و دوباره، او دارد با جماعت صحبت می‌کند. پس، او با جماعت صحبت می‌کند.

او با خدا صحبت می‌کند. اما توجه کنید، این چیزی است که ما آن را ژانوس می‌نامیم. توجه کنید که چگونه او از صحبت با جماعت به صحبت با خدا تغییر می‌کند.

او با تصویر گوسفندان در چراگاه شروع به صحبت با خدا می‌کند. بنابراین این چیزی است که در آیه چهارم به آن می‌رسیم. حتی اگر در دره‌ای تاریک راه بروم، از شر نمی‌ترسم.

و حالا او همین الان هم دارد با خدا صحبت می‌کند، چون تو با منی. او در واقع در آیه چهارم از صحبت کردن درباره خدا به صحبت کردن با خدا تغییر موضع داد. و این کار را در انتهای آیه زیر تصویر گوسفند و چوپان انجام داد.

ما به آن ژانوس می‌گوییم. این گذار از یک بخش به بخش بعدی است. این شعر است

وقتی شروع به درک چیستی شعر می‌کنیم، این [مطلب] به طرز درخشانی کنار هم قرار می‌گیرد. اساساً چیزی که می‌خواستم در تمام این یادداشت‌ها به اشتراک بگذارم همین است. اما من همیشه دوست دارم آن را به عهد جدید ربط دهم، زیرا در مورد عیسی، او هم گوسفندی است که خودش با پدرش به عنوان چوپان همراه بود، و هم اکنون چوپان ما شده است.

و بنابراین وقتی می‌گویم خداوند شبان من است، به خدای تثلیث فکر می‌کنم. به پسر خدا فکر می‌کنم. او شبان اعظم است.

او رئیس شبانان است. او شبان نیکویی است که جانش را برای گوسفندانش داد. این بسیار بزرگتر است که او برای من مرد.

این چوپان من است. و بنابراین می‌خواهم آن را در پرتو عهد جدید بخوانم. این کاری است که ما در پایان آن بخش انجام می‌دهیم.

این دکتر بروس والتکه در حال تدریس کتاب مزامیر است. این جلسه شماره پنج، مزمور ۴ به شعر عبری است.